هوالعلیم

یکسان بودن ظهور و غیبت به‌واسطۀ معرفت حقیقی به امام زمان

نیمه شعبان ـ سال 1438 هجری قمری

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلَّی الله عَلیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علیٰ أهل بیته الطّاهرین

و اللعنة عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

## خصوصیت اختصاصی امام زمان نسبت به سایر معصومین علیهم السّلام

عبارت معروفی راجع به امام زمان علیه السّلام در بسیاری از روایات مذکور است:

«یَملَأ الأرضَ قِسطًا و عَدلًا کما مُلِئَت ظُلمًا و جَورًا»؛[[1]](#footnote-1) زمین را از عدل و ظهور حقیقت و صدق و واقعیت پُر می‌کند و دیگر جای خالی باقی نمی‌گذارد در زمانی‌که زمین و افرادش و مکان‌هایش مملو و آمیخته از ظلم و جور و خلاف شده است.

این عبارتی است که همۀ ما شنیده‌ایم و معنای آن هم به‌حسب ظاهر برای همۀ ما روشن است. ظلم و عدالت را می‌دانیم چیست، حقیقت و خلاف را می‌دانیم چیست، صدق و کذب را می‌دانیم چیست، بیان واقع و کتمان واقع را می‌دانیم چیست و همۀ ما کم‌وبیش با این تعابیر و اصطلاحات آشنایی داریم، و این مسئله همیشه در طول تاریخ حکومت‌ها، پادشاهان و آمرانی که آمده‌اند و رفته‌اند، به همین کیفیت بوده است و از این مسائل برای مردم آورده‌اند.

روز نیمه شعبان، روز میلاد امام زمان علیه السّلام، روزی است که قطعاً آن حضرت با خصوصیّات و مسائلی که اختصاص به خود آن حضرت دارد، در این دنیا متولد شدند؛ ولی عجیب این است که امروزه مشاهده می‌کنیم افرادی حتّی از خود شیعیان، در میلاد آن حضرت تشکیک و ایجاد شبهه می‌کنند و عده‌ای هم ابراز تردید کرده‌اند و با موازین عقلی منافی می‌دانند؛ درحالتی‌که اصلاً جای شکی وجود ندارد و نسبت به این مسئله شبهه‌ای نیست.

اما خصوصیتی که راجع به امام زمان علیه السّلام هست که نسبت به سایر ائمه نیست، این است که در میلاد ائمه علیهم السّلام ـ مثل میلاد امیرالمؤمنین، امام سجاد، موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السّلام ـ آنچه به نظر ما می‌آید و به دنبال آن هستیم فقط احیاء ذکر امام است؛ یعنی بیاییم و مجلسی داشته باشیم، سرور و بهجتی داشته باشیم، از مطالب و مسائلی که از آن بزرگواران رسیده صحبت شود و دل‌ها منوّر شود، و بعد هم مجلس خاتمه پیدا کند؛ همین! اما در مورد امام زمان علیه السّلام غیر از مسئلۀ ولادت ـ که آن حضرت در این مسئله مانند سایر ائمه است ـ به محض اینکه اسم امام زمان می‌آید فوراً مسئلۀ ظهور به ذهن همۀ افراد متبادر می‌شود؛ یعنی تا گفته می‌شود میلاد امام زمان، یک‌مرتبه همراه با میلاد امام زمان مسئلۀ ظهور به ذهن همۀ افراد می‌آید، کأنَّ این میلاد یک میلاد زنده است.

## علت برگزاری مجالس میلاد و شهادت ائمۀ معصومین علیهم السّلام

امام عسکری، امام هادی، امام جواد و همین‌طور تا وجود مقدس رسول خدا علیهم السّلام مدتی در این دنیا بودند و سپس از دنیا رفتند. ما در این زمان فقط به‌عنوان اینکه یاد و خاطرۀ آنها را زنده کنیم و به‌واسطۀ زنده کردن یاد آنها، وجود حقیقی و واقعی آنها را در نفس خود تجدید کنیم و با روح و نفس و مطالب آنها بیعت مجدد برقرار کنیم و خود را در همان فضا قرار بدهیم، در مجالس اهل‌بیت شرکت می‌کنیم و این مسائل را باید در نظر بگیریم.

اینکه ما در اسلام سال‌روز گرفتن برای بچه و امثال‌ذلک نداریم به‌خاطر این است که معنا ندارد برای بچه‌ای که هفت سال پیش به دنیا آمده است و الآن هم هست، خودش راه می‌رود، بازی می‌کند، زندگی می‌کند و غذایش را می‌خورد، برای او سال‌روز بگیرند! الآن هم دارد غذا می‌خورد و بازی می‌کند، دیگر سال‌روز گرفتن یعنی چه؟![[2]](#footnote-2)اما امام علیه‌السّلام با اینکه 1400 سال پیش به دنیا آمده است ولی بزرگان می‌گویند که باید سال‌روز بگیریم؛ یعنی نباید بگذاریم این مسئله فراموش شود، زیرا اگرچه امام علیه‌السّلام از دنیا رفته، ولی روحش، نفسش، جانش، حقیقتش، ولایتش و ملکوتش هنوز برقرار است. امام مجتبی علیه السّلام 1400 سال پیش به دنیا آمد و در همان موقع هم مسموم و شهید شد و از دنیا رفت، و اگر مسئلۀ برقرار بودن ولایت و نفس ملکوتی امام نیست پس برای‌چه سال‌روز بگیریم؟ بله، ایشان یک امام بودند که چهل و خرده‌ای سال عمر کردند و بعد هم از دنیا رفتند. مرد بزرگی بودند، بزرگ‌تر از آنچه حتّی ما فکرش را هم بکنیم! ولی بالأخره تمام شد. پس برای‌چه در این زمان بخواهیم مدام بگویم که ایشان چه کسی بوده است؟! این چه نتیجه و فایده‌ای برای من دارد؟! توجه می‌کنید؟!

## علت نهی اولیای الهی از برگزاری مجالس سالگرد و سالروز برای سایر افراد

اینجاست که بزرگان و اولیا می‌گویند: «فکرت را از سطح مردم بالاتر بیاور و به‌دنبال ظاهر نباش!» مثلاً به دنبال این نباش که دیگران برای بچه‌هایشان سال تولد می‌گیرند. این بچه وقتی دو سالش است و دارد شیرش را می‌خورد و گریه می‌کند و بازی می‌کند، برایش سال‌روز می‌گیرند؛ وقتی پنج سالش است و دارد غذا می‌خورد، سال‌روز می‌گیرند؛ وقتی هفت سالش است و شروع کرده است به مدرسه رفتن، سال‌روز می‌گیرند! و همین‌طور بیست سال، چهل سال، پنجاه سال، پس هر سال سال‌روز بگیریم؟! وقتی چهل سالش است، یک آدم سه متری با صد و شصت کیلو وزن، دیگر سال‌روز گرفتن ندارد! خودش دارد راست‌راست به آدم نگاه می‌کند! حالا بخواهیم برایش سال‌روز هم بگیریم! نه آقا جان!

اما بزرگان می‌گویند که باید برای امام سال‌روز بگیرید؛ چون امام یک حقیقت و واقعیتی است که گرچه بدن و جسم و شمایل ظاهری او در یک أمَد و زمانی پا به عرصۀ وجود گذاشته و بعد از مدتی هم از دنیا رفته است، ولی آن حقیقتش باقی است. اگر ما در آن زمان بودیم و به دنبال امام مجتبی یا امام سجاد علیهما السّلام می‌رفتیم، به دنبال بدن آنها نمی‌رفتیم، چون آن بدن با بقیّه بدن‌ها چه فرقی می‌کند؟ اگر وزن امام هفتاد کیلو بود، بقیّه هم هفتاد، هشتاد، نود، صد، حالا یا کمتر یا بیشتر، همه همین‌طور هستند. گلبول خون امام مثل بقیّه است و تفاوتی ندارد! پس چرا ما در آن زمان به دنبال امام سجاد می‌رفتیم و به دنبال دیگران ـ حتّی بزرگان و علمای دیگر ـ نمی‌رفتیم؟! جداً چرا؟! چون آن واقعیتی که در امام هست در جای دیگر نیست و آن واقعیت است که ما را به سعادت می‌رساند، نه آن چیزهایی که در بقیّه هست، ولو اینکه آنها عالم هم باشند و صالح هم باشند.

علت اینکه ما دیگران را رها کردیم و به دنبال امام سجاد رفتیم به‌خاطر آن مسئلۀ خاص و آن حقیقت بود که در جای دیگر پیدا نمی‌شد! اگر پیدا می‌شد ما به‌جای امام سجاد علیه السّلام دنبال محمد بن مسلم زُهری می‌رفتیم، یا به‌جای امام باقر علیه السّلام دنبال عکرمه می‌رفتیم، یا به‌جای امام صادق علیه السّلام دنبال افراد دیگری مثل ابوحنیفه و مالک که در آن زمان‌ها بودند می‌رفتیم؛ چون بالأخره آنها هم از این مسائل دینی چیزهایی می‌فهمیدند، گرچه آراء خودشان را هم اضافه می‌کردند!

چرا ما باید دنبال موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السّلام برویم؟ چون آن حقیقت و واقعیت در موسی بن جعفر و امام رضا ـ که همان به درد ما می‌خورد ـ در جای دیگری نیست؛ پس فقط باید به دنبال امام علیه‌السّلام رفت! بزرگان دیگر اگر افراد خوبی هستند به جای خود محفوظ، اگر هم افراد خلافی هستند که تکلیفشان معلوم است.

به همین جهت ما می‌گوییم که در سالگرد امام مجتبی، امام مجتبی زنده است، روحش، نفسش، ولایتش و حقیقتش زنده است و ما به‌خاطر همین مطلب الآن برای

او سالگرد می‌گیریم. امام باقر و امام جواد هم همین‌طور، اینها همه به جای خودش محفوظ است.

## انتظار ظهور به‌عنوان شاخصۀ مجلس میلاد امام زمان نسبت به سایر معصومین علیهم السّلام

اما نوبت به امام زمان علیه السّلام که می‌رسد، غیر از این مسئله که حقیقت امام زنده است و علاوه بر اینکه ایشان حیات ظاهری هم دارد، یک مسئلۀ دیگری هم به ذهن می‌آید و آن مسئلۀ ظهور است. به عبارت دیگر، مطلبی در امام زمان است که در بقیّه ائمه نیست و آن، توقع و انتظار آمدن است، که در امیرالمؤمنین و امام سجاد نیست، در پیغمبر هم نیست. ما 17 ربیع الأول وقتی برای پیغمبر و امام صادق مجلس می‌گیریم توقع ظهور پیغمبر را نداریم، بلکه فقط مجلس می‌گیریم و صحبت و شیرینی و مطالب و مسائلی که هست. اما نوبت به امام زمان که می‌رسد یک انتظار ظهوری همراه با اسم آن حضرت است.

اینجاست که ما باید به این مطلب و نکته توجه کنیم که این مسئلۀ انتظار ظهور و آمدن ظهور و ظاهر شدن چیست؟ این چه داستانی است که امام علیه السّلام ظهور می‌کنند و این مسائل و مطالبی را که هست به‌وجود می‌آورند: ظلم که دنیا را فراگرفته است حضرت تبدیل به عدل می‌کنند، دیگر کسی حقیقتی را کتمان نمی‌کند، دیگر کسی دیگری را فریب نمی‌دهد، دیگر همین‌طور در چشم آدم نگاه نمی‌کنند و دروغ بگویند و خود را تابع امام زمان هم بدانند!

این انتظار برای این است که ما به این وضعیت و موقعیتی که داریم رضایت نداریم و احساس خلأ و نقصان و پوچی و ناتمامی می‌کنیم.

من باب مثال اگر به کسی که خانۀ خوبی دارد بگویند: فلان مهندس آمده است و ساختمان می‌سازد و نقشه‌هایش این‌طور است! می‌گوید: آمده است که آمده است! بنده چه‌کار کنم؟! من که منزل دارم و نیازی ندارم!

یا من باب مثال وقتی به آدم سالمی که از هر جهتی سالم است، سرش، بدنش، معده‌اش، اعضا و جوارحش سالم است، بگویند: آقا! فلان دکتر در این شهر آمده است و دکتر خیلی خوبی است، شخص بسیار بسیار وارد و ماهری است! می‌گوید:

به من چه مربوط است؟! من سالم هستم؛ حالا می‌خواهد بیاید یا نیاید! چرا آدم سالم به دنبال طبیب نمی‌گردد؟! چرا آدمی که سرش، معده‌اش و پایش درد نمی‌کند، هیچ‌وقت به فکر رفتن به پیش پزشک نمی‌افتد؟! چون احتیاج و نیاز به طبیب ندارد؛ حالا دکتر بیاید یا نیاید. وقتی احساس نیاز به پزشک دارید که یا مریض هستید یا نگرانی از بیماری در شما هست: عجب، پس اگر مریض شدیم این طبیب هست. این «اگر» در وجود ما هست. یا اینکه مریض هستید و نیاز به پزشک دارید، این‌طرف و آن‌طرف هم رفتید و نتیجه‌ای حاصل نشده است، حالا می‌گویید: این پزشک آمده است، برویم ببینیم این چه می‌کند.

اگر ما واقعاً آن حال و کیفیتی را که وقتی امام زمان علیه‌السّلام تشریف بیاورد در این دنیا به‌پا می‌کند و آنچه مورد نظر اوست انجام می‌دهد، الآن آن حال را در خود ببینیم، نسبت به آمدن امام زمان چه احساسی داریم؟ می‌گوییم: چه بیاید و چه نیاید، برای ما فرقی نمی‌کند! چون وقتی قرار بر این باشد که امام زمان علیه السّلام بیاید و صداقت را در وجود ما احیاء کند، آن‌وقت اگر ما به هر جهتی ـ مثلاً با تمرین و ریاضات شرعی، یا در تحتِ تربیت فرد خبیر و امثال‌ذلک ـ در یک وضعیت و موقعیتی قرار گرفته‌ایم که دیگر از ما دروغ نمی‌تواند سر بزند، یعنی اصلاً زبان ما به دروغ نمی‌گردد؛ پس آن حال و کیفیتی را که امام زمان در زمان ظهور می‌خواهد انجام بدهد الآن در خودمان می‌بینیم.

اما ما که سر تا پایمان دروغ شده است؛ دیگر واقعیتی نمانده، صفایی نمانده و صدقی نمانده است! اگر صدقی باشد جای تعجب است! از این سر تا نوک ناخن، فریب و کلک شد! سر تا پای ما دروغ و ریا و نفاق شد! ما الآن مسائل و نقائص زیادی داریم و وجودمان و نفسمان هزار تا اشکال و ایراد دارد که احتیاج به اصلاح دارد.

## فرمایش امام صادق در یکسان بودن ظهور و عدم ظهور امام زمان برای عارفین حقیقی

فرض کنید که الآن خود را در موقعیتی احساس می‌کنیم که احساس رحمت و عطوفت به غیر داشته باشیم و واقعاً نسبت به دیگران همان را بخواهیم که برای خود می‌خواهیم. اگر به این مرتبه رسیدیم این همان حالی است که امام زمان در زمان

ظهور به‌وجود می‌آورد؛ پس چه تفاوتی می‌کند؟! یا فرض کنید اگر ما الآن به حالی رسیدیم که کتمان حقیقت و واقعیت اصلاً امکان ندارد از ما سر بزند، این همان مطلبی است که آن حضرت با حکومت خود و مسائل و مبانی خود می‌خواهد بیاورد و جاری کند؛ ما الآن این حال را در وجود خودمان می‌بینیم. حالا همین‌طور اگر یک‌به‌یک تمام این صفات در وجود ما پیدا شود و بالاتر از همۀ اینها، اگر ما به مقام معرفت و شناخت حقیقت ولایت که در مرتبۀ سرّ و روح تحقق پیدا می‌کند، رسیدیم بنابراین در اینجا ظهور حضرت با عدم ظهور چه فرقی می‌کند؟ هیچ فرقی و تفاوتی ندارد! لذا برای اولیای خدا ظهور و عدم ظهور یکی است، چه بیاید و چه نیاید.

مسئلۀ ظهور و عدم ظهور برای ما فرق می‌کند؛ ما که به‌جای صدق، وجودمان را دروغ گرفته، و به‌جای واقعیت، تمام وجودمان را مجاز و دو رویی و ریا گرفته، و به‌جای رحمت و عطوفت، تمام وجودمان را قسوت و جنایت گرفته است، حالا داریم دنبال این می‌گردیم که یک نیرویی و یک دستی بیاید تا مسائل و نظام ما عوض بشود.

حالا اگر فرض کنید که برای اولیای خدا که دیگر دروغ و کذب معنا ندارد، خلاف و ریا معنا ندارد و از همۀ این مسائل گذشته‌اند، بودن و نبودن امام زمان چه تفاوتی می‌کند؟ همین مطلب را امام صادق علیه‌السّلام در روایتی می‌فرمایند: «اگر تو معرفت پیدا کنی تفاوتی نمی‌کند که دیگر حضرت ظهور بکند یا نکند!»[[3]](#footnote-3)

لذا آن مسئلۀ بسیار دقیق و حساسی که در اینجا وجود دارد این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که همان واقعیت و حقیقت و همان دستگیری و تربیتی که باید با ظهور آن حضرت برای انسان حاصل بشود، در زمان غیبت برای انسان حاصل بشود، دیگر چرا انسان مدام به دنبال ظهور بگردد؟!

فرض کنید که سفره‌ای پهن کرده‌اند و ما هم با دو متر فاصله نشسته‌ایم، بعد مدام بگوییم: چه می‌شد اگر ما بر سرسفره بودیم و رفع گرسنگی می‌کردیم! چه می‌شد از این غذا می‌خوردیم! آقا، دو متر برو جلوتر و بر سرسفره بنشین! این «چه می‌شد» ها یعنی چه؟! این «چه می‌شد» ها به‌خاطر این است که ما مطلب را شوخی می‌گیریم و جدی و واقعی نمی‌گیریم.

## ارتباط امام زمان علیه السّلام با افراد در عصر غیبت به‌واسطۀ إشراف ولائی بر نفوس

وقتی امام علیه السّلام بیاید آیا با همان ولایت و حقیقت باطنی و با همان إشراف و سیطرۀ خودش بر نفوس و بر افکار و بر قلوب، با ما حرف می‌زند یا با مطالعۀ روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون با ما حرف می‌زند؟! اگر با اینها بخواهد حرف بزند پس با بقیّه چه فرقی می‌کند؟! من هم روزنامه می‌خوانم، تلویزیون را نگاه می‌کنم، رادیو را گوش می‌دهم و از این‌طرف و آن‌طرف، ذهنیتی برایم پیدا می‌شود و طبق آن ذهنیت صحبت می‌کنم و کارهایم را مثل بقیّۀ مردم انجام می‌دهم. فردا هم وقتی معلوم می‌شود که همۀ حرف‌های روزنامه و رادیو و مخبر دروغ بوده است، می‌گویم: عجب! پس ما این دروغ‌ها را شنیدیم و طبق این دروغ‌ها عکس‌العمل نشان دادیم!

اما آن امام زمان واقعی این‌طور نیست! آن امام زمان برای صحبت با مردم به روزنامه نگاه نمی‌کند و رادیو گوش نمی‌دهد! آن امام زمان وقتی بخواهد واقعیتی بگوید، با ولایتش و با نفسش و با اشرافش بر کل عالم وجود صحبت می‌کند؛ لذا می‌بینیم که حرفش بر دل می‌نشیند. اما حرف ما بر دل‌ها نمی‌نشیند؛ چون ما این‌طور نیستیم، و وقتی این‌طور نیستیم به همان میزان، مردم به ما نگاه می‌کنند و می‌گویند: این هم مثل خود ماست و تفاوتی نمی‌کند؛ ما به روزنامه و رادیو و... نگاه می‌کنیم، او هم همین کار را می‌کند، تازه ما بهتر از او می‌فهمیم، پس دیگر چرا به حرف او گوش بدهیم؟!

اما آن امام زمان واقعی این‌طور نیست، او به رادیو گوش نمی‌دهد، بلکه حضرت به آن سِرّ خودت، به آن قلبت، به آن زوایا و مسائلی که هنوز خودت خبر نداری ـ که شاید بعداً خبر پیدا کنی، و شاید هم خبر پیدا نکنی! ـ نگاه می‌کند. حضرت چون ولایت دارد، دقیقاً دست روی نقطه‌ضعف‌ها می‌گذارد و می‌گوید: «این کار را بکن و این کار را نکن! این عمل را انجام بده و آن عمل را انجام نده!» لذا هر حرفی که می‌زند به هدف می‌خورد، و هر کاری که می‌کند و هر اشاره‌ای که می‌کند عین واقع و حقیقت است؛ چون امام ولایت دارد، نه‌اینکه صرفاً یک سری محفوظات و امثال‌ذلک باشد، و این دیگر خیلی مسخره است که ـ نعوذ بالله ـ بگوییم که نسبت به چیزی خبر ندارد!

## عدم فرق بین إشراف ولائی امام زمان علیه السّلام و ولیّ کامل الهی

لذا مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

وقتی‌که من به یک ولی خدا (مرحوم آیةالله انصاری همدانی) نگاه می‌کنم گویا به پیغمبر خودم نگاه می‌کنم![[4]](#footnote-4)

این به‌خاطر اشراف و ولایت بر نفوس است. این حرف را فردی می‌زند که مجتهد اعلم در زمان خودش است و به همۀ مبانی ظاهری اطلاع دارد! پس یک چیزی درک می‌کرد که یک‌چنین حرفی می‌فرمود. این بیان مرحوم آقا همان حرف امام صادق علیه السّلام است که می‌فرماید: «وقتی‌که تو به امامت معرفت پیدا کنی دیگر برایت تفاوتی ندارد که ظهور کند یا نکند.»

این کلام حضرت عین همین حرف مرحوم آقا است که می‌گوید: «وقتی‌که من به ولیّ خدا نگاه می‌کنم گویا به پیغمبر خودم نگاه می‌کنم!» البته به ولی الهی، نه این افراد مدعی که می‌بینیم! در جلد دوم اسرار ملکوت توضیحاتی راجع به این مسئله داده شده است.[[5]](#footnote-5)

اگر کسی به آن ولیّ الهی دسترسی پیدا کند، آن‌وقت دیگر مطلب را تمام‌شده می‌بیند؛ چون إشراف ولایی امام زمان علیه السّلام با ولیّ کامل الهی یکی است و تفاوتی ندارد. این همان مسئله‌ای است که بزرگان نمی‌توانستند آن‌طورکه باید و شاید ابراز و تفسیر کنند، و با کنایه و اشاره می‌گفتند؛ اما ما نمی‌فهمیدیم و آن‌طورکه باید و شاید درک نمی‌کردیم.

## اطمینان و آرامش قلب ناشی از مصاحبت با اولیای الهی

من یادم است که دوستان و ارادتمندان مرحوم آقا در آن زمان‌های سابق، به‌خاطر حوادث و مسائلی که پیش آمده بود گاهی می‌آمدند و نگران بودند که با این اوضاع چه خواهد شد؟ و با آن مسائلی که مشاهده می‌کردیم واقعاً جای نگرانی بود. ایشان زیر کرسی نشسته بودند و با قهقهه می‌خندیدند و می‌گفتند: «شما دیگر چرا نگرانید؟!» گویا می‌گفتند که تو کجایی؟ مثل‌اینکه خیلی پرتی! مردم که نگران‌اند، حق دارند نگران باشند، واقعاً هم باید نگران باشند، چون گلوله با کسی شوخی ندارد! ولی وقتی بعضی‌ها ـ که الآن هم در قید حیات هستند و خدا إن‌شاءالله حفظشان کند و دعا می‌کنیم که خدا فهمشان را زیادتر کند ـ با حال آشفته و ناراحت خدمت ایشان می‌آمدند و می‌گفتند: «آقا! فلان‌کس این حرف را زده و فلان ارتشی فلان مطلب را گفته است!» ایشان همین‌طوری فقط نگاه می‌کرد! بعد قهقهه می‌زدند و می‌خندیدند و می‌گفتند: «خب دیگر چه خبر؟ خبر دیگری هم داری؟ مسئلۀ دیگری هم هست؟» ما می‌فهمیدیم این خنده از کجاها و از چه مسائل و عوالمی نشئت می‌گیرد. بعد از این‌که آن فرد مطالب را خوب می‌گفت، ایشان می‌گفتند: «آقاجان! اگر مردم نگران‌اند شما نگران نباش!» فقط یک جمله: «شما نگران نباش!»

وقتی تو هم‌چنین کسی را در کنارت داری دیگر نگرانی و احساس تکلیفت برای چیست؟! اگر مسئله و تکلیفی هست او الآن باید آن مطلب را درک و احساس کند؛ پس تو چرا می‌گویی که من احساس تکلیف کردم؟! یعنی می‌گویی که تو می‌فهمی، اما او نمی‌فهمد و احساس تکلیف نمی‌کند؟! معنایش این است دیگر! چرا باید این‌طور باشد؟!

این منت الهی است که خداوند در همان زمان غیبت به افرادی که واقعاً به دنبال امام زمان علیه‌السّلام می‌روند عنایت می‌کند. خدا دیگران را کاری ندارد، این‌قدر بر سر همدیگر بزنند تا بالأخره به جایی برسند! الحمدللّه الآن همه دارند می‌بینند! ماشاءالله همه هم احساس تکلیف می‌کنند! تکلیفی احساس می‌کنند که رسول‌الله و امیرالمؤمنین هم چنین تکلیفی احساس نمی‌کردند! یعنی مافوق امامت و رسالت!

## دعوت اولیای الهی به حقیقت ولایت امام زمان علیه السّلام

اما در همین برهه و موقعیت، بزرگان می‌گویند:

از این فضا بیرون بیا! برای امام علیه السّلام غیبت وجود ندارد، امام زنده و مرده ندارد، امام خواب و بیداری ندارد، جهل و علم در امام معنا ندارد، بلکه در همۀ احوال، امام حیّ است و إشراف دارد.

یعنی تو ببین خودت در چه موقعیتی هستی! به دنبال من نگرد که من ظهور کنم! تو به من چه‌کار داری؟ من نمی‌خواهم ظهور کنم! مگر تو وکیل و قیّم من هستی؟! من اصلاً نمی‌خواهم پیش شما بیایم! خیلی آدم‌های درستی هستید؟! می‌خواهید بیایم تا مثلاً ما را در جایگاه خودمان قرار بدهید؟! نه‌خیر، من می‌خواهم اگر در مدینه هستم یا جای دیگری هستم، زندگی خودم را بکنم!

می‌گوییم: یا ابن‌رسول‌الله! ما زندگی داریم، آخرت داریم، سعادت داریم!

حضرت هم می‌فرمایند: راست می‌گویی یا دروغ می‌گویی؟ اگر دروغ می‌گویی پس دست از سر ما بردار و ما را به حال خودمان بگذار! بیخود برای ظهورمان دعا نکن، برو دنبال کاسبی و زندگی و دروغ و مسائل دیگر! اگر راست می‌گویی باز تو به ظهور من چه‌کار داری؟! حالاکه راست می‌گویی، بسیارخوب، برایت هزار راه قرار می‌دهم!

## وصول به ولایت امام علیه السّلام به‌وسیلۀ صدق و اصلاح خود

پس ما باید در درون خود به دنبال این مطلب بگردیم که تا چه اندازه نسبت به این قضیّه صادق هستیم، به همان مقدار که صادق باشیم امام به دنبال ما می‌آید، نه‌اینکه ما برویم، بلکه او جلو می‌آید!

ولی اگر قرار باشد کلک بزنیم، این امام زمان به چه درد ما می‌خورد؟! فرقی هم نمی‌کند که عِمامه به سرمان باشد یا نباشد، کلک همه‌جا و در همۀ نفوس هست،

هم درس‌خوانده‌ها کلک دارند و هم درس‌نخوانده‌ها کلک دارند! البته آن کسی که درس خوانده است خیلی بالاتر و بدتر است! اگر قرار باشد نفاق داشته باشیم، اگر قرار باشد حقیقت را کتمان کنیم و نگوییم، اگر قرار باشد دروغ بگوییم و اظهار کذب کنیم، این امام زمان به چه درد ما می‌خورد؟! فقط می‌گوییم: یا ابن‌الحسن ظهور کن! حضرت هم می‌فرمایند: با این وضعیتی که تو درست نشدی ظهور کنم؟! تو که دروغ می‌گویی! تو که مقاله و کتابی که می‌نویسی، به کذب و دروغ می‌نویسی! تو که می‌توانی تحقیق کنی و راه صحیح را به‌دست بیاوری ولی تحقیق نمی‌کنی و خلاف می‌نویسی! وقتی این‌طور خودت را داری دور می‌زنی، چطور مدام می‌گویی که یا ابن‌الحسن، عجّل علیٰ ظهورک؟! برای چه می‌گویی؟ خودت را گول می‌زنی؛ ولی مرا نمی‌توانی گول بزنی! من هم کاری به کارت ندارم؛ این‌قدر دور خودت دور بزن تا گیج شوی و بیفتی!

اما اگر قرار باشد خودت را عوض کنی، به دو ساعت نمی‌کشد، بلکه حتی به نیم ساعت هم نمی‌کشد که می‌بینی حالت و برنامه‌ات عوض شد! تو خودت را عوض بکن، کاری به من نداشته باش! تو اول به دنبال خودت برو و ببین در چه وضعیتی قرار داری، کاری به من نداشته باش!

بزرگان و اولیا ما را به این سمت سوق می‌دادند و ما نمی‌فهمیدیم که امام زمان هست!

## حکایتی در کیفیت تنزّل إشراف ولائی اولیای الهی

یک وقت با مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ و اخوی‌مان، جناب آقاسید محمّدصادق در کربلا با هم بودیم و ایشان به دست آقای حداد ـ رضوان الله علیه ـ عِمامه گذاشتند. آن‌موقع هنوز وقت معمم شدن ما نبود و دو سه سال جا داشت؛ ولی دلمان می‌خواست خود آقای حداد بر سر ما عِمامه بگذارند. آقای حداد رو کردند به من و گفتند: «عِمامه شما را هم ما می‌گذاریم!» دیگر دلمان خوش شد که به‌به، دیگر آقای حداد عِمامه می‌گذارد!

گذشت تا اینکه مرحوم آقا به مکّه مشرف شدند و از مکّه برگشتند و من هم شب

عید غدیر از قم به طهران آمدم. ایشان قبلاً به من گفته بودند و لباس هم تهیه کرده بودم، ولی باور نمی‌کردم به این زودی معمم شوم. با خودم می‌گفتم: سه‌چهار سال دیگر به کربلا می‌رویم و آقای حداد من را معمم می‌کند! شب عید غدیر مرحوم آقا من را صدا کردند و گفتند: «آقا سید محمّد محسن، بیا پایین کارت داریم!» آمدم، ایشان شروع کردند به صحبت کردن: «الآن وقت آن رسیده است که معمم شوید!» یک‌دفعه من ناراحت شدم: آقاجان، آقای حداد به من گفتند که عِمامه شما را ما می‌گذاریم؛ ولی شما می‌گویید فردا! یک قدری هم ناراحت شدم. ایشان گفتند: «آقا سید محسن! دستْ یکی است!» آقا تا این جمله را گفتند، یک‌دفعه من وا رفتم! سرم را پایین انداختم و گفتم: چشم!

اینکه آقای حداد می‌گویند: «من عِمامه سرت می‌گذارم» یعنی فردا هم من دارم می‌گذارم، ولی به دست پدرت. دستْ یکی است، دست آن ولایت است که این کار را انجام می‌دهد. من فکر کردم و دیدم که درست است، حقیقت و واقعیت مطلب هم همین است و گفتم: بله، چشم. بعدش هم دیگر نه اضطرابی داشتم و نه تشویشی! و نه اینکه شیطان بخواهد این وسط یک‌سری مسائلی به‌وجود بیاورد.

## ظاهرگرایی بزرگ‌ترین مانع معرفت به حقیقت ولایت امام علیه السّلام

وقتی مرحوم آقایی وجود دارد دیگر معنا ندارد من بگویم که احساس تکلیف می‌کنم که این کار را بکنم و آن کار را بکنم! اینجاست که ما گرفتار ظواهر هستیم، و این ظواهر، مانع و سدّ راه ما برای معرفت امام، برای معرفت ولایت و برای معرفت آن حقیقت می‌شود. این ظواهر باید کنار برود تا اینکه انسان به همان حقیقت و واقعیت که خود امام است برسد.

## تبعیت از کلام و سیرۀ معصومین علیهم‌السّلام تنها وظیفۀ اهل‌علم

لذا اهل‌علم و آنهایی که می‌خواهند به این لباس دربیایند و در این سیره حرکت کنند باید به دنبال این باشند که ببینند امام چه فرموده است؛ نه‌اینکه الآن مصلحت اقتضا می‌کند که بگوییم یا نگوییم. این حرف‌ها نباید باشد؛ فقط آنچه امام می‌فرماید، والسّلام! چهارده معصوم، تمام! این نکته فقط باید مدّ نظر باشد و انسان باید به دنبال این نکته حرکت کند و ببیند که رضایت امام زمان در چیست. اگر این‌طور عمل کرد می‌رسد، و اگر نکرد در این مسائل می‌ماند.

یک وقت من راجع به قضیّه‌ای با یکی صحبت می‌کردم، گفتم: آقا، شما که این مسئله را می‌دانی پس چرا فلان کار را می‌کنی؟!

گفت: آقا! اگر نکنیم نان‌مان بریده می‌شود!

گفتم: پس فرق تو با بقیّه چیست؟! لااقل سُنّی می‌شدی! تو شیعه شده‌ای و عِمامه به سرت گذاشته‌ای؛ ولی فلان کار را می‌کنی و می‌گویی که اگر نکنم نان من بریده می‌شود! آن نانی که از راه غیر صحیح بیاید می‌خواهم از گلویت پایین نرود!

## شدت اهتمام اولیای الهی در آزاد کردن سالکین از تعلقات و ظاهرگرایی

اولیا آمدند این نان‌ها را از ما ببرّند، این تعلقات را از ما بگیرند، این بندها را از ما بگسلانند و پاره کنند و ما را آزاد کنند! ما دیگر به دنبال این افکار و حرف‌های مردم نباشیم، به دنبال این بده‌بستان‌هایی که الآن هست نباشیم و از این مسائل بالاتر بیاییم! اگر بخواهیم در همین سطح بمانیم، در این سطح مانده‌ایم و بهره و نصیب ما همین مقدار می‌شود. اما اگر بخواهیم از این فضا خارج بشویم باید راهی را برویم که اولیا برای ما ترسیم کردند؛ راه آنها در مسائل، در قضایا، در کیفیت و در فهم، مشخص است. این همان کلام امام صادق است که می‌فرمایند: «اگر تو به معرفت برسی دیگر فرقی نمی‌کند که امام زمان برای تو ظهور کند یا نکند.»

امروز روزی است که خداوند توفیق حضور در مجلس میلاد این ولیّ حیّ و حجت منتظر را به همۀ ما عنایت کرده است! از خدا بخواهیم که ظهور حقیقی و تجلی معرفت و ولایت حقیقی او را برای ما مهیا کند و ما را به این مسئله برساند! البتّه درک زمان ظهور و آن حقایق و مسائلی که در آنجا هست، آن که جای خود دارد و کسی منکر این مطلب نیست؛ اما واقعیت و اصل مطلب جای دیگر است، و از خداوند می‌خواهیم که راه رسیدن به آن حقیقت را برای ما باز کند!

نباید به دنبال این باشیم که بقیّه چه می‌کنند. آیا شده است که کسی بیمار بشود و یک مرض خطرناکی برای او پیش بیاید و بعد بنشیند فکر کند که فلانی خوب شده است یا نه، تا من هم به همان پزشک مراجعه کنم؟! بلکه فوراً دنبال پزشک می‌رود که چه‌کار کنم؟ چه دوایی بخورم؟ او چون می‌بیند که اگر نرود خطرناک است، لذا

دیگر به بقیّه فکر نمی‌کند، بلکه می‌گوید: من بروم فعلاً خودم را نجات بدهم، بقیّه به جای خود؛ من که به دنبال بقیّه نیستم!

ما الآن نشسته‌ایم و مدام به مردم و بقیّه نگاه می‌کنیم. به مردم چه‌کار داری؟! برو خودت را دریاب و ببین خودت باید چه‌کار بکنی و چه راهی بروی و چه عملی انجام بدهی! به بقیّه چه‌کار داری؟! اگر همۀ مردم، قوم‌وخویش‌هایت و دوست‌هایت، همه این کار را می‌کنند، بگذار بکنند! اگر همه سمّ بخورند تو هم باید بخوری؟! برو ببین خودت باید چه روشی در پیش بگیری!

آن‌وقت اگر این‌طور باشی دستت را هم می‌گیرند، راهنمایی‌ات هم می‌کنند و مطالب را به ذهنت می‌آورند. حتّی اگر دسترسی نداشته باشی باز آنچه به صلاحت است خدا در قلبت می‌اندازد؛ چون سیمت را وصل کرده‌ای و وقتی سیمت وصل بشود، مسائل و حقایق روشن می‌شود.

إن‌شاءالله امیدواریم در امروز که خداوند توفیق تلبّس به لباس روحانیت را به اخوان و برادران ما عطا کرده است، توفیق إهتداء و تأسی به هدایت و سیرۀ اولیای الهی را هم قسمت همۀ ما بفرماید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد

1. . تفسیر العیّاشی، ج 1، ص 15؛ الهدایة الکبری، ص 163. [↑](#footnote-ref-1)
2. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه، ص 100. [↑](#footnote-ref-2)
3. . الکافی، ج 1، ص 371:

«یا فُضَیلُ، اِعرِف إمامَکَ؛ فَإنَّکَ إذا عَرَفتَ إمامَکَ لَم یَضُرَّکَ تَقَدَّمَ هذا الأمرُ أو تَأخَّرَ؛ و مَن عَرَفَ إمامَهُ ثُمَّ ماتَ قَبلَ أن یَقومَ صاحِبُ هذا الأمرِ کان بِمَنزِلَةِ مَن کان قاعِدًا فی عَسکَرِهِ، لا، بَل بِمَنزِلَةِ مَن قَعَدَ تَحتَ لِوائِهِ.» ترجمه:

”ای فضیل، امامت را بشناس؛ چراکه اگر امامت را شناختی، این امر (قیام حضرت صاحب‌الأمر علیه السّلام) جلو بیفتد یا به تأخیر افتد، برای تو ضرری نخواهد داشت. و هرکه امامش را بشناسد و قبل از قیام صاحب این امر از دنیا برود، به منزلۀ کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد؛ خیر، بلکه به‌منزلۀ کسی است که در تحتِ لواء و پرچم آن حضرت نشسته باشد.“ (محقق) [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجوع شود به روح مجرّد، ص 682 و 683. [↑](#footnote-ref-4)
5. . اسرار ملکوت، ج 2، ص 151 ـ 432. [↑](#footnote-ref-5)